



عُطَارِد؛

اختر دانش

• دکتر ابوالفضل مصفی

مرا از اختر دانش چه حاصل
که من تاریکم او رخشنده اجزا
گر آن کبکسرو ایران و ترواست
چرا میزن شد اندر پناه پلندا...

این دو بیت، از قصیده ۹۱ پیش خاقانی است، معروف به هترساتیها مسیحیه یا مطلع:

فلک کز دورتر است از خط ترسا
مرا دارد مسلل راهب آسا

در بحر هزج مُسنَسِ مطحوف (مفاعیلین مفاعیلین فاعلین) در شکایت از حبس و بند هفت ساله خود در زندان شاهبران از نواحی اران، که آن را «حبس» می‌نامیدند، گفت: «به مدح مخلصین المسیح، عظیم الزوم، عزالدوله» قیصر «آندرو نیگوس کرمونوس» پسر عموی مانوتل اول امپراتور بیزانس (دوم شرقی) جهت برانگیختن او به شفاعت نزد اخستان بن منوچهر، شروانشاه ملقب به خاقان کبیر، در سال ۵۶۹ یا ۵۷۰ هـ. ق. در آن سال، گویا عظیم الزوم عزالدوله، قیصر، سیهان شروانشاه بوده که خاقانی در همان چکامه می‌گوید:

چه باید رفت تا روم از سر فلک
عظیم الزوم، عزالدوله اینجا

و از شاهزاده مسیحی می‌خواهد که از میزبان خویش شاه دنیا اخستان طلب کند که علاوه بر رهایی از بند اجازة سفر برای

دیار بیت المقدس (و کبک را) به او بدهد
میچا خصنا، قیصر زاندا

نو را سرگند غراهم داد سقا...

که بهر دیدن بیت المقدس

مرا زمان بخراه از شاه دنیا

این شکرنامه راء از آن جهت ترسایه و مسیحیه گفته‌اند که شاعر در خطاب به یک فرمانروای مسیحی، در بیشتر ابیات، از آغاز تا پایان قصیده، اصطلاحات مسیحی یا «عیسایات» را التزام کرده است.

اما بحث اصلی ما پیرامون «اختر دانش» در مصراع بیت اول و نشان دادن جایگاه این اختر در شعر و ادب فارسی و توضیح برخی از عناصر هر دو بیت است.

مصراع اول: صرا از اختر دانش چه حاصل، استفهام است انکاری، و اختر دانش عطارد است و یکی از آباء علوی است در بیت قبل؛ در متن قصیده:

به من نامشغانه آباء علوی

چو همی زان آبا کردم ز آبا

و آباء علوی هفت سیاره: ماه و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل است که در پاورهای نجومی چون هفت پدر بر چهار مادر (انتهای اربعه) یا چهار عنصر: آب و خاک و باد و آتش اثر می‌گذارند و از ترکیب آنها مرالید ثلاثه، یا سه فرزندی: جماد و نبات و حیران پدید

می‌شوند، و بیت به صورت شکایتی است از طالع و بخت و در نتیجه پنجم بودن و بی‌پدری شاعر در کودکی.

و اضافه اختر به دانش، اضافه نسبت است با اختصاص؛ نه چنان که گفته‌اند اضافه تشبیهی؛ چون در منسوبات کواکب، عطارد «کوکب طیبان و منجمان و شاعران و ازکیا و دیراتیان و اهل دین و سخن و پاکس و ادب و صنایع دقیقه‌است»^۱ و شاعرا یعنی خاقانی، خود در ترتیب این نسبت‌ها تکرار گرفته است، و «دبیر انجم» در تحقیق این او نیز کنایه از عطارد است و اشاره به نسبت فوق و نزدیکی بیش از حد عطارد به خورشید.

دوده کدم دبیر انجم

از دود چراغ چرخ چارم

و دیگر شاعران به کنایه و نیز با تصریح به این نسبت اشاره کرده‌اند؛ از آن جمله است «مثنی دیوان ثانی» و «کاتب علوی» در شعر ابوالدین اخکیکی

(۱) مثنی دیوان ثانی، چاکر طغرای ترست

بر فلک زان خامه و عطش روان است و رواست

(دیوان، ۱۲)

(۲) یک رمز مرا کاتب علوی بنیهد

چون کار به شرح اندر در هفت مجلد

(دیوان، ۹۰)

و مستوفی گردون» در شعر فایزیه
 مستوفی گردون که عطارد نام است
 از خنجر از نو هیچ مستوفی نبود

(دیوان/ ۲۹۷)

و «منشی دیوان گردون» و «مستوفی
 دیوان اعلا» در شعر انوری:

(۱) منشی دیوان گردون باشد از فرط جلال
 کسترین دفترکش نواب دیوان آمده

(دیوان/ ۲۴)

(۲) علمه مستوفی دیوان اعلا ناصر است
 از سواد نسخه اخلاق مستوفای من

(دیوان/ ۲۰۲)

و «خدید عرصه دیوان پیشگاه دوم» به
 گفته عبید زاکانی در وصف شب و
 ستارگان:

خدید عرصه دیوان پیشگاه دوم

مسابی سره دپدم منی به عقل و ذکا
 نوی کفایت و یاریک فکر و دوراندیش
 لطیف خاطر و شیرین زبان و نکسرا

(دیوان/ ۱)

و خاقانی در انتساب خود به عطارد به
 سبب شاعری می‌گوید:

هم عطارد نامی دو صد می‌دهد بیکر است
 لاق عطاردم، ز دو بیکر نکوتر است

(دیوان/ ۶۵)

که در بیکر (چوزا) خانه عطارد است
 و اشاره به گفتن دو قصیده در باره چوزا
 دارد. و در نسبت دادن نطق، یعنی شعر
 خود هم به این اختر یا بیاضات گفته است:

بر نطق سوارم و عطارد
 این مرکب، ور وان نهد

(دیوان/ ۷۷)

در مدح خواجه مرفق‌الدین، عبدالغفار
 سروده است:

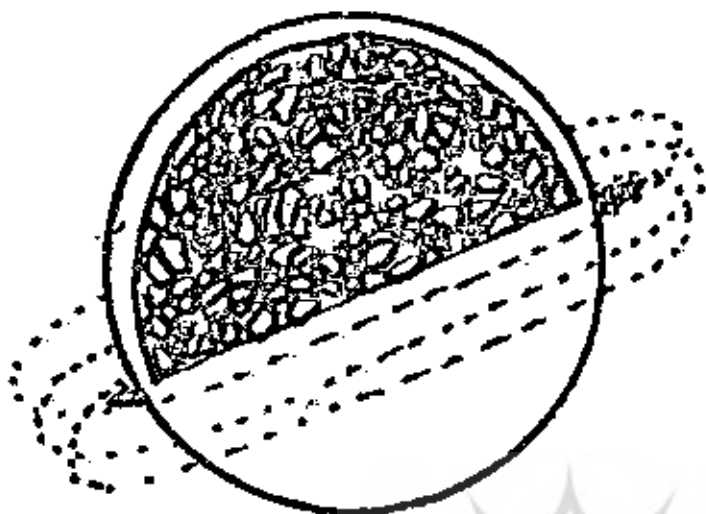
خورشید طن و مشتری زهد
 احمد سیزی و حیدر احسان
 شد لاجرم از برای قدح
 گهتر چرخ عطارد و چرخ خشان

(دیوان/ ۳۰۲)

و در رثای هم‌خورد - وحیدالدین - در
 دو قصیده گوید:

(۱) جزا اگر است چون که عطاردیست نطق
 هتا بر بخت پر که سلمان گذاشت نعت

(دیوان/ ۵۸۵)



(۷) جان عطارد از بهش خاطر وحید
 چیران سرعت کز فلک آبی نشاندهش
 جهان وحید را به فلک نرد ذوالجلال
 تا هم فلک به جای عطارد نشاندهش

(دیوان/ ۲۴۵)

و در مدح «افض القضاة عزالدین
 بر عمران» و قلم او گوید:

عطاردیست زُحل سره زبان خانه او
 که وقت سورهش خورشید پار می‌سازد

(دیوان/ ۲۰۹)

و انوری هم در صفت گلک، یعنی قلم
 مجدالدین ابوطالب - دبیر عهد سلطان
 سنجر - گفته است:

اسرار قضا نهاده گلک

در خال و خط سروف مجسم

گنجا که صبر او نغز

در مرض او عطارد ایکم

(دیوان/ ۲۴۰)

و قلم عطارد در شعر نظامی، پادآور
 نسبت قلم و دبیری است به عطارد، و نیز

نسبت «پرنده جامه ایردخم به زهره است»
 عطارد را قلم مسار کردی
 پرنده زهره بر تن خار کردی

(عسری و طبعی/ ۱۴)

قلم مسار کردن، می‌تکوب کردن قلم و
 خودداری مطلق از نوشتن است و پرنده
 زهره، پرنده خار کردن ریاضت و جامه
 سخت و خشن پوشیدن و پرهیز از عیش و
 نوش است، و «دبیر عطارد منش» پادآوری
 دیگری از نسبت استکامی دبیر یا عطارد، در
 بیانی از شرفنامه او:

دبیر عطارد منش را نشاند

که بر مشتری زهره داند فشاند

(ص، ۳۷۵)

در این بیت، مشتری، سخن شیرا و بلخ
 است و زهره کلام زیبا و فصیح، با ابهام
 تناسب و «عطاردی» در نسبت، به گفته محمد
 عرفی، لقب یا تخلص «الامام ابو عبدالله
 عبدالرحمان بن محمد المظفاری» شاعر
 دربار یحیی بن النعمان محمود بوده است:

عطارودی که به کمال همت از خورشید عطارودی کردی و بیان تبیان او در وقت تفریر و اطناب، یک پیخن را صد کردی، از مادحان حضرت یحیی بوده^{۳۳} و در شأن نظام‌الدین دیر، از معاصران خود، عطارود و عطارود (جمع بطرد = بیزه کوتاه) را مجمع مترادف آورده گوید: «نظام‌الدین هبیر که عطارود بر عطارود افلاک، رقم او چون قلم به خط رفتی...»^{۳۴} ارتباط یا نسبت عطارود با آموختن و دانش، در نجوم احکامی، تا بیان پایه است که به گفته اموری، اگر عطارود در زاپچه مولود، در برج دلو باشد، دلیل است بر فهم و فراست مولود، به نحوی که آموختن منطق و هیأت برای او آسان است و اگر در حوت باشد که «خانهٔ رسال»^{۳۵} اوست، دلالت دارد بر کودکی و بلادت مزلود، به نحوی که آموختن ایجاد و هزل، حتی برای او دشوار می‌نماید.

این شاعر منجم، با این منجم شاعر، بعد از وصف ماه عید (هلال) این مطلب را در صفت عطارود چنین گونه عنوان کرده است: روی بنموده عید به شکلی که گفت قوس از زو ظلی بر گرای از رنگار... بر از او یوه سبک روح دیری که به کلک معنی اندر ورق روح همی کرد نگار سفش غالب و چون بخت لیجان خفته خورش کامل و چون چشم وقیان یلار ضمیر اندر سحنش هر چه فضا را مقدور نطق اندر نلمش هر چه فلک را اسرار بود بر نخته او از همه نوعی آیات بود در دفتر او از همه وزنی اشعار کرده در دلو بر این منطق و هیأت آسان کرده در صورت بر آن ایجاد و مزین طیار

(دیوان/ ۱۵۲)
نسبهای دیگری هم به عطارود (اختر دانش) داده‌اند از آن جمله کهانت و جادوگری است. در نسبت پیشه‌ها به کواکب، در جدول احکام نجومی در کتاب التفهیم لاوائل صناعاتشجم ابوریحان آمده است. «کاهنی و همه چیز که پندو پیشی (پیشگویی) دانند...»^{۳۶} بر این بنا سعرد سعد سلمان از عطارود یک جا یا صفت «ساحر» و دیگر جای با صفت «جادو» یاد کرده است:

(۱) در برابر عطارود ساحر
یا سر کلک تر رود حسر (دیوان/ ۱۶۰)
(۲) که و بر گه عطارود جادو
شده یا توک کلک تر حسر (دیوان/ ۱۶۷)
و مصراع دوم از بیت مورد بحث:
مرا از اختر دانش چه حاصل
که من تا زینکم او رخشنه اجرا

حسن تعلیل است و اشاره به زندگی بودن و در تاریکی به سر بردن و محروم بودن از نور خورشید در زندان شاهبران دارد. رخشنه بودن اجزای اختر دانش به سبب نزدیکی اوست به خورشید و محترق و تحت‌الشعاع بودن این اختر، به همین سبب کمال‌الدین اسماعیل هم چنین نسبت و حالتی را برای خود عنوان کرده، می‌گوید: ضم عطارود تحت الشعاع و خاطر من همیشه محترق و راجع از ضم قیام

(دیوان/ ۷۵)
نحت الشعاع و محترق بودن کواکب را، اهل احکام، دلیل هلاک و باطل شدن او می‌دانند. به نقل از ارسطو کواکب محترق به منزلهٔ امیری است در دست دشمن که به هیچ چیز و فعل قادر نیست. احتراق در همهٔ کواکب یا آثار بد همراه است؛ ولی در عطارود قلیل‌الضرر است، و گویند در این حالت عطارود از آفتاب کسب جوهر می‌کند، بلهین سبب او را «آفتاب شانی» نامیده‌اند، و به گفتهٔ هرمس بابلی و ابومعشر بلخی، «راجع بودن» نیز از بلهین حالات کواکب است.^{۳۷}

و در بیت دوم: «گر آن کیخسرو ایران و تور است...»^{۳۸} «آن» اشاره به عهد ذعنی است، به جای او، یعنی اختان، و «کیخسرو ایران و توره» کنایه از قلمرو حکومتی او، و «بیزن» خود شاعر است و «چاه یلغاه» زندان تاریک و عمیق و سیاه چال گونهٔ آن، و نگاهی است به داستان بیزن و منیژه در شاهنامه، و تلاش مومن کیخسرو با جام جم و باری رستم، برای رهایی بیزن از چاه افراسیاب در توران. لیکن عنوان کیخسرو ایران و توره برای شروانشاه، و نیز «شاه دنیا» که گذشت برای او، مبالغهٔ معمول در شعر است؛ زیرا متصرفات شروانشاه از شروان و نواحی آن تجاوز نمی‌کرده و

شروانشاهان در طول فرمانروایی خود، بیشتر تابع سلاجقه و گاهی مطیع سلاطین گرجستان، و مدتی خراجگزار جلال‌الدین خوارزمشاه بودند، و تا سال ۹۲۵ که حکومت ایشان تسریباً به دست شاه طهماسب صفوی بر پیله می‌شود، چندان استقلال نداشته‌اند.^{۳۹}

نام فارسی عطارود «تیر» است و او را دبیر فلک خوانند و گویند مریس علما و مشایخ و قضات و ارباب قلم باشند،^{۴۰} خانهٔ تیر جوزا (دو پیکر) با توأمان است، و خاقانی از این خانه با عنوان «بنگه تیر» یاد کرده، و در ستایش خورشید گوید:
بنگه تیر از او شود روضه صفت به تازگی
خرگه ماه از او شود خلدوش از مژری

(دیوان/ ۴۴۶)
(خرگه ماه: برج سرطان است) و هم او در رابطهٔ تیر و جوزا گفته است:
کوس ماند به گمان فلک، اما محب آنک
زو سریر قلم تیر به جوزا شونده

(دیوان/ ۱۰۲)
تیر مستوفی و تیر فلک و تیر همراه با زهره، در شعر انوری نیز عطارود است و یادآور القاب دیگر او که گذشت:

(۱) تیر مستوفی به دیوان در، چو شاهگردان تو
سر بریدی کاغذی، یا می‌کشیدی دفتری

(دیوان/ ۱۹۲)
(۲) یا لغو تو اوج زحل از پای نماند
یا کلک تو، تیر فلک انگشت گزیده

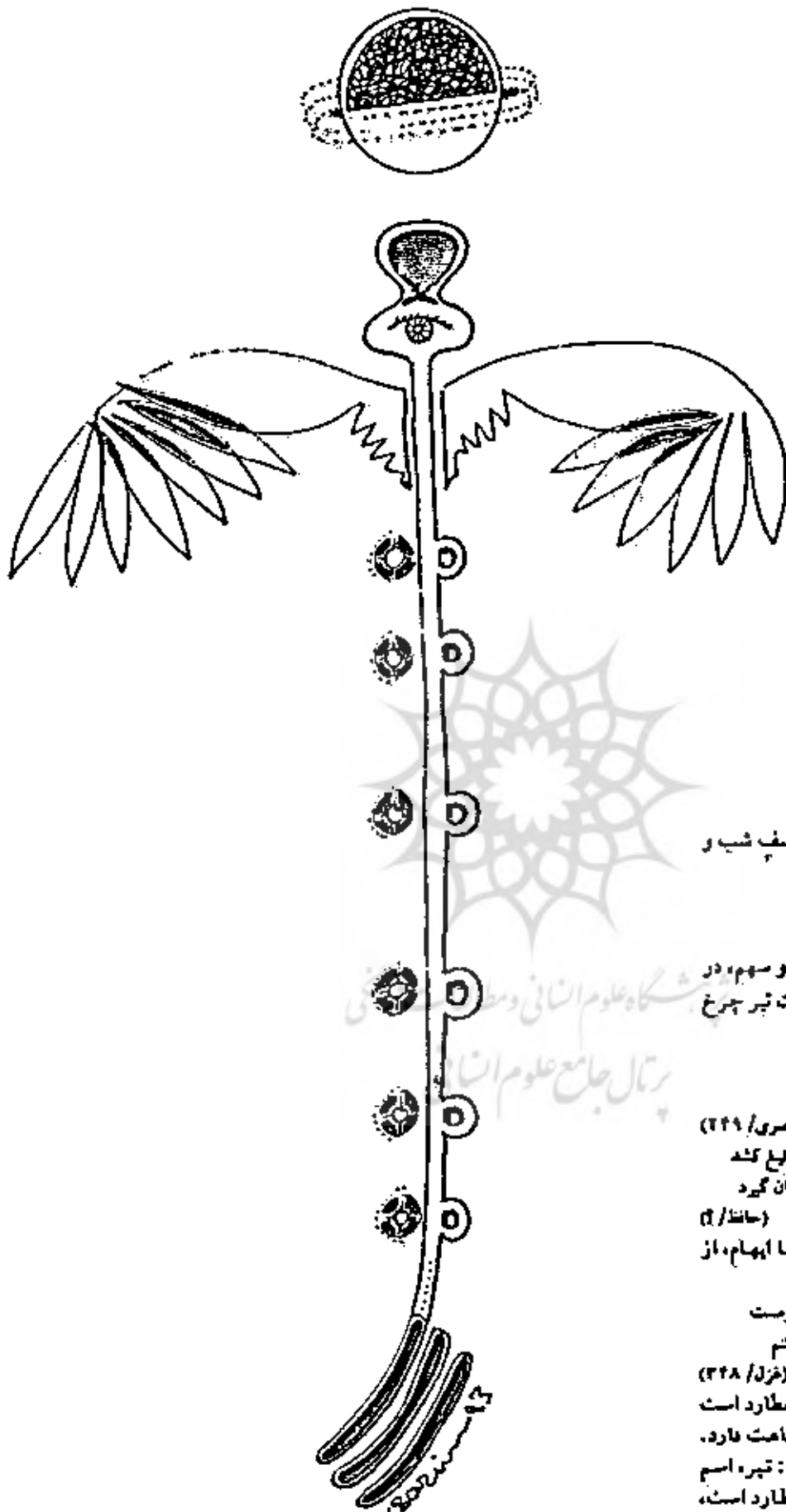
(دیوان/ ۱۷۷)
(۳) تیر هر حضرت تو مستوفی
زهره در مجلس از مذاق است.

(دیوان/ ۱۵۰)
(۴) تیر در پیش چهرهٔ زهره
از خجالت همی شکست انلام

(دیوان/ ۱۵۰)
اما تیر، فارسی عطارود را نباید با تیر به معنی «سهم‌الزاس» در صورت قوس (کمان فلک) در شعر انوری، اشتباه کرد.

وزیاده کرد تیر و کمان تو، جان خصم
دائم چو در کمان فلک جرم تیر یاد

(دیوان/ ۱۰۵)
و نیز سوای تیره صورت «سهم» است در زیر پای کوکس (نسر طائر) در شعر



فخرالدین اسعد گرگانی در وصف شب و
صور فلکی:

برابر کرکسی پر بر گشاده

در پای خروش بر تیری نهاده^{۱۱۱}

که این هر دو سهم الزامی و سهم در

شعر عصری و حافظ به صورت تیر چرخ

آمده که سزای تیر ناوک است:

به پستان تیر چرخ و تیر ناوک

همی بازوی تو بگذارد آسان

(عصری / ۲۲۹)

به اوج ماه رسد موج خون چو لیغ کشد

به تیر چرخ برده سله چون گمان گیرد

(حافظ / ۲)

و همچنین با «تیر فلک» یا «ایهام» از

حافظ:

خوردیم تیر فلک پاده پده تا سرمست

عقد هر بند کمر ترکش جوزا دکنم

(غزل / ۲۲۸)

در خوارزمس «چیری» نام عطارد است

که با «تیر» فارسی عطارد شباهت دارد.

اشپیگل در یادنامه گفته است: تیر، اسم

دیوی است که ظاهراً همان عطارد است.

دشمن «تیشتر»^(۱۱) ستارهٔ زاد و مقصد در بین زردشتی. نامهای دیگر عطارد در یونانی «هرمس» و به رومی «مرکوره» آمده، او پسر ژوپیتر^(۱۲) (مشتری) یا زئوس^(۱۳) رومی و پساتر آور اوست با وظایف دیگر. او ربّانفوع فصاحت و تجارت است. راهزنان از وی استمداد می‌جویند و در دوزخ راهنمای ارواح مردگان است. او را با پانتهای کوچک در کلاه لبه پهن و در دو پاشنه پا تصویر کردندند. در دست او عصایی است به نام «کادوسه»^(۱۴) که در مار در راستای آن درهم پیچیده‌اند و دو بال نیز در انتهای بالایی آن دیده می‌شود. مارها نشانهٔ حکمت‌اند و بالها نماد تحرک و کار^(۱۵). وصف عطارد چهاربره یعنی تیر چنانکه ممدوح با ایهام و تناسب در شعر خاقانی؛ اگرچه با تصویر اسطوره‌ای آن ارتباط ندارد، یادآور آن است:

من خاک آن عطارد بَران چاربر
کوبال آن ستارهٔ راجع لرو شکست

(دیوان / ۵۸۶)
ستارهٔ راجع، ستارهٔ پخت خصم ممدوح است که گفتم «راجع بودن» از بدترین حالات کورکب است. نباید ناگفته بگذاریم که عرفانهای نجومی، جمع آمده در کتب احکامیان، و راه یافتن آنها به شعر و ادب و نیز به فرهنگ عامه، بازماندهٔ پاروهای افسانه‌ای درآویان ستاره‌پرستی

وصایی و مترائیم کهن است، و کمتر مثلش را می‌توان نشان داد که از این گونهٔ پاروها و از آسیب ناشی از آنها بر کشاور مانده باشد. صابین، کوراکب سببه را «متجرات عالم» نام ناده، آنها را رابطهٔ میان خدا و خلق دانستند و این باور که گفتم آباء علوی، یا هفت پدر، در چهار مادر «امهات ابریمه» آب و باد و آتش و خاک یا چهار عنصر تأثیر می‌گذارند و از این تأثیر سه فرزند «موالید ثلاثه» جماد، نبات و حیران پدید می‌آیند - یعنی اساس علوم نظری و عملی قدیم - بی‌گمان ریش در معتقدات صابین دارد. این گروه برای کوراکب سببه معاملی می‌ساختند و ادعیه‌های ترتیب می‌دادند؛ نظیر دعا و نیایش که برای عطارد - این کورکب روحانی به قول ارسطو - در یکی از کتب احکام نجومی آورده شده است:

عطارد ايم الله طالع تزکيم
صباحاً مساءً کي اراکي فاغنا
لها انا فانسى فوق ابلع المي
و درک العلوم الفلفيات لکوزما
و ان تکفي المحظور و انشركل
بلمر مليک حانن الارض والسما^(۱۶)

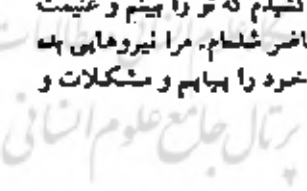
یعنی: ای عطارد به خدا سوگند که اقتدار فراوان کشیدم که تو را بینم و غنیمت یابم. اکنون حاضر شمام. مرا نیروهایی بده که آرزوهای خرد را بهیام و مشکلات و

لغواض علوم را به من عطا کن و بیماری و هلاک و شرهٔ چملمگی از من دور گردان به امر پادشاه و آفرینندهٔ زمین و آسمان. و نیایش مجنون با زهره، در لیلی و مجنون نظامی از همان نوع است و تحت تأثیر همان پاروهاست:

ای زهره درشن شب افروز
ای خالق دولت از تو پیروز
ای مشعل نشاط جویان
صاحب رعد سرودگویان
ای درکف تو کلید هر کام
هر جرعهٔ تو ریحق هر جام
ای مهر گنجان طاعتی
عزتون سرای کامگاری ..

لطفی کن از آن لطف که داری
بگشای در امیدواری (ص ۱۷۸)
و همچنین به دنبال آن نیایش مجنون با مشتری:

ای مشتری، ای ستارهٔ سعد
ای در همه وعده صافق الرعد
ای منشی نامهٔ عنایت
بر فتح و ظفر تو را ولایت
ای راست به تو قرار عالم
قایم به صلاح کار عالم
[دیار مرا ز من بگردان
این کن که چنین کند مردان (ص ۱۷۹)]



پیرغوثی: ۱۰
۱۱. دیوان خاقانی، تصحیح مرحوم عبدالرسول / ۱۹ و گزیدهٔ شعر دیوان خاقانی از دکتر سیدضیاءالدین سجادی شماره ۳.
۱۲. Andonikus comonus (م. ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶)
۱۳. شرح بیست باب در مشهورات کورکب، چاپ سنگی تهران.
۱۴. تحفه المرآتین، به اهتمام دکتر فریب / ۱۲۸
۱۵. در لیلیه‌الایام، هرنزی. تصحیح محمد نفیس، باب نهم / ۲۱۰.
۱۶. همان باب ششم / ۱۲۱.
۱۷. کتب نجومی، تصحیح استاد فهد جلال‌الدین حسینی / ۳۹۲.
۱۸. تبهات المنجین، چاپ تهران / ۲۱۸ و ۲۱۹
۱۹. روحانی لطیف.
۲۰. دوس درهین، تصحیح منشی منیری / ۸۲.
۲۱. گفتمندی / ج ۶۶ ص ۱۲۲.
۲۲. mercur / چهارشنبه: mercurdi به نام اوست و در نجوم حکماکی نیز در جزو ارباب الایام، عطارد، ربّ با عناوین روز چهارشنبه است.
۲۳. jupitea
۲۴. Zeeu
۲۵. Caduce.
۲۶. Fables la Fontaine قسمت سوم، حکایت